

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم یکی از بحث هایی که در اصول متاخر شیعه خیلی رویش حساب شده بحث اصل مثبت یا مثبتات اصول و مثبتات امارات است، متعرض کلمات مرحوم نائینی و آقای خوئی شدیم، دیگه بقیه را هم آقازیا را هم اجمالا و روشن شد که مرحوم آقای نائینی مثبتات اصول را که یکیش هم الان محل کلام استصحاب است حجت نمی دانند، به خاطر این که ادله اصول فقط اثبات جری عملی می کند، کاشفیتی ندارد اما ادله امارات چون خود امارات کاشفیت دارند ادله حجیت به معنای تتمیم کشف است، اگر تتمیم کشف شد و واقع کشف شد لوازمش هم کشف می شود، این خلاصه کلام مرحوم آقای نائینی و این کلامی که مرحوم نائینی فرمودند هو المشهور مخصوصا از زمان شیخ تا الان، البته عرض کردم این بحث مثبتات اصول قبل از شیخ هم هست در کتب اصولی ما لکن چون حوزه های ما غالبا از زمان شیخ روی افکار ایشان حساب کردند، آقای خوئی فرمودند مثبتات، اولای ایشان گفتند استصحاب جز امارات است خلافاً لمشهور، ثانیاً فرمودند مثبتات هر دو حجت نیست، نه امارات و نه اصول إلا اماراتی که شانسان اخبار و حکایت از واقع است و إلا اگر شانسان نباشد مثبتات آن ها هم حجت نیست و نکته ای هم در تقدم اصول بعضی از امارات بر امارات مثل بینیه برید فرمودند، این مطالب ایشان را هم توضیح دادیم و مناقشاتی که بر مطلب ایشان هست و بر مطلب مرحوم نائینی هم که مناقشاتی بود توضیحش داده شد، احتیاج به تکرار ندارد و خود ما عرض کردیم غیر از این راهی که این بزرگواران رفته اند عرض کردیم اصولاً این بحث فرع یعنی این در اصل راجع به محور تنجز است، بحث تنجز در احکام اصلاً یک بحث اساسی است که در اصطلاح ما محور ششم بحث بود، محور ششم در احکام قانونی بحث تنجز بود، تنجز هم عرض کردیم به دو بخش اساسی تقسیم می شود تنجز به حسب کبری و تنجز به حسب صغری، و توضیح داده شد که در تنجز اساساً واقع در نظر گرفته می شود و سعی ما بر این است که اساساً به واقع برسیم یعنی به عبارت خود بنده تعامل با حد الواقع بکنیم و چه در صغری و چه در کبری اساس تنجز بر واقع است و

در صفات نفسانی ما آن چه که ارتباط با واقع پیدا می کند اصطلاحاً همان ادراک است یا ظنی است یا قطعی است، این جزء صفات نفسی ماست، صور ذهنی ماست که ارتباط با واقع دارد و توضیحات این مطلب هم در بحث استصحاب و هم اخیراً مفصل گذشت، عرض کردیم به ذهن ما این طور می آید که اگر ما تعامل با حد الواقع کردیم این به اصطلاح مجرای محل بحث در امارات است و اما اگر فرض کردیم ما به واقع نرسیدیم، این پیش فرض را گرفتیم که واقع برای ما مجهول است، اگر این پیش فرض را گرفتیم جای اصول است، اصلاً اصول فرضش در عدم وصول به واقع است، یا واقعاً شک هست یا اگر ظنی هم هست آن ظن را شارع الغا می کند، شما را جاهل به واقع فرض می کند یعنی فرض این می شود که واقع روشن نیست، لذا طبیعتاً ما از این راه وارد شدیم طبیعت اصول تعامل با آن صور ذهنیه است نه تعامل با واقع، چون فرض کرده به واقع نرسیدیم، این بحثی را که مرحوم نائینی فرمودند و مرحوم آقای خوئی هم به ایشان تعلیقات زدند به ذهن ما می آید صحیحش این جور باشد، ما ابتدائاً به دنبال کشف ادراکی هستیم یعنی تعامل با واقع، اگر کشف ادراکی نشد حالا یا ناقص بود شارع آن را جعل فرض کرد یا اصلاً هیچی نبود، اگر کشف ادراکی نشد آن وقت شارع یا مقنن یا خود ما یک قواعدی را، قاعده ای را قرار می دهیم برای طرف، این را اصطلاحاً اصول می گوئیم و عرض شد فارق اساسی بین اصول و امارات در حقیقت این نکته است که در باب امارات کشف ادراکی است و در باب اصول ابداع است و عرض کردیم مجموعه ای که ما در اصول نگاه می کنیم، البته عالم اصول یک عالم عرض عریضی دارد، می شود اعتبار بکنیم، چون اعتبار است دیگه، ابداع است، اعتبارات مختلفی را کرد لکن آن چه را که الان ما لحاظ می کنیم سه نحوه ابداع را تشخیص دادیم که متعارف هم هست:

اولش راجع به جری عملی است مثلاً می گوید فرض کنید من باب مثال می گوید اگر این گوشت را از بازار خریدی بخور، این بخور جری عملی است.

دو: ابداع صورت موضوع است، ابداع موضوع است، مثلاً می گوید اگر از دست قصاب مسلمان خریدی این مذکی است، ببینید این جا ابداع موضوع کرده.

سه: از این ها بالاتر، ابداع کشف است. مثل استصحاب، چون یقین به حدوث را به منزله یقین به بقاء، تصرف در یقین در حدوث کرده چون یقین طبیعتش کشف است این ابداع هم به کشف بر می گردد، این خلاصه انحای ابداعاتی که شد و توضیحاتی که از دیروز عرض شد این بود که:

یک: در باب اصول فرض جهل به واقع و عدم وصول به واقع است.

دو: در باب اصول یعنی آن چون فرض کردیم یک حیثیت و لحاظ خاصی را اراده می کند، این طور نیست که ابداع باشد، ابداع به لحاظ یک حیثیت خاصی است.

سه: در باب اصول هر سه جور ابداع امکان دارد حتی در دلیل واحد لکن آنی که استظهار می کنیم یکی است، احتمال دارد اما یکی بیشتر نیست و لذا عرض کردیم در باب اعتبارات ثبوت و اثبات یکی است، این طور نیست که در باب اعتبارات اثبات یک چیز باشد و ثبوت یک چیز دیگری باشد، آن مال امور واقعی است که ثبوت و اثباتش فرق می کند و لذا نکته مهم تر این شد که اصولاً تصویر تعارض مابین اصول یا مابین اصول و امارات اصلاً تصویر نمی شود، به این تقریبی که ما کردیم یعنی این که مرحوم شیخ در مورد قاعده ید دارد مثلاً استصحاب است، استصحاب عدم ملک و قاعده ید می گوید مالک است. ما این توضیح را دیروز مفصلاً عرض کردیم که اصولاً تصویر نمی شود، مورد استصحاب است نه مجرای استصحاب، اصلاً جای استصحاب نیست یعنی به عبارة آخری اگر گفت ید مسلم علامت ملکیت است دیگه حالت قبل از ید را ملاحظه نکرده، اگر ملاحظه نکرد استصحاب جاری نمی شود، بلکه ممکن بود استصحاب جاری بشود، مورد استصحاب هست اما مجرای استصحاب نیست، این دو تا خلط شده. این جا نمی گوئیم ثبوتاً جای استصحاب است، امکان استصحاب هست، اما وقتی دلیل آمد گفت شما حکم به ملکیت بکنید دیگه صحبت از استصحاب عدم ملک نیست، یعنی این جا اثبات عین ثبوت است، آنی که در واقع این جا هست فقط یکی است و آن قاعده ید است، دیگه اصلاً قاعده استصحاب مطرح نیست، امکان داشت و توضیحاتش هم دیروز عرض کردیم و لذا یکی از فوارق اساسی را این گرفتیم که ادله اصول، اصولاً الفاظی که در آن اخذ می شود و عناوینی که اخذ می شود از قبیل معنای حرفی هستند نه معنای اسمی و لذا اصولاً نسبت

سنجی درست نیست، این بحث مفصل را که بعد خواهد آمد ما الان مختصری از این نسبت بین ادله اصول با ادله امارات، ادله اصول بعضها مع بعض مثلاً قاعده تجاوز با استصحاب، اگر شک در رکوع کرد در حال سجود آقایان می گویند چرا استصحاب عدم رکوع جاری نمی شود؟ یا نسبت استصحاب عدم رکوع با قاعده تجاوز چیست؟ یک عده ای تخصیص گرفتند، یک عده هم حکومت گرفتند که الان مشهورتر هم همین حکومت است، بین قدما مشهورتر بیشتر تخصیص است، عرض کردیم این بحث کلاً موضوع ندارد، اصلاً ادله اصول در آن حدی نیستند که با امارات بررسی بشود و دلیل ما هم بر ابداع همین بود مثلاً آقای خوئی نوشتند بینة تقدّم علی الید، مثلاً ما دیدیم شخصی در عبایش تصرف می کند، طبق قاعده ید گفتیم مالکش است.

دو نفر شاهد عادل شهادت دادند ایشان مالک نیست و فلانی مالک است، آقای خوئی می گوید نه بینة بر این که هر دو جز امارات است بینة بر ید مقدم است، این جور فرمودند، توضیح این را عرض کردیم بینة جزء امارات است چون کاشف است، اصولاً بینة جز اماراتی است که طریقت صرف دارد، هیچی غیر از طریقت ندارد چون عرض کردیم در صفات نفسانی ما گاهی طریقت با چیز دیگری مخلوط است مثل حالت خوف که می گویند اگر در راهی رفتی و خوف خطر بود، ببینید خوف هم جنبه ادراک دارد که در این جا حیوانی هست و هم یک حالت تقسانی برای ماست، اما بینة دیگه حالت نفسانی ندارد، فقط طریقت دارد، بینة می آید می گوید این آقا مالک این عبا نیست، این فقط طریقت ندارد، غیر از طریقت چیزی ندارد، مرحوم آقای خوئی فرمودند بینة بر ید مقدم است، بله بینة بر ید مقدم است، این جای بحث ندارد، ایشان فرمودند معلوم می شود امارات بعضی ها بر بعضی مقدم است، عرض شد طبق این تصور ما اصولاً ید جزء اصول است نه جزء امارات، این تصور! نمی دانم حالا ایشان چطور فرمودند، ید جزء اصول است یعنی اگر آمد گفت شما دیدید این آقا تصرف کرد از تصرف او ابداع می کند ملکیت را، این اصل می شود، جز امارات نیست، و شاهدش هم این است که اولاً وقتی حکم می کند ید اماره ملکیت است که واقع برایتان معلوم نباشد، دلیلش این است، اصلاً دلیل بر اصل چون واقع معلوم نیست، اگر بینة آمد واقع را گفت خب شما به ید مراجعه نمی کنید، خیلی واضح است که، من تعجب می کنم از مرحوم آقای خوئی، خیال کردند دو تا اماره است و بینة بر آن یکی مقدم است مگر این که ایشان نظرش مثلاً این که تصرف اجمالاً کاشفیت دارد،

شارع تتمیم کشف کرده، مثلاً شاید نظر مبارکشان به این باشد اما این اقوی شاهد بر مطلب این است که شما با ید چگونه حکم به ملکیت می کنید؟ اگر واضح نباشد، خب ید خودش یک درجه از کشف دارد، ۶۰ درصد، ۶۵ درصد آدم خیلی متدینی باشد هفتاد درصد، هشتاد درصد، برای شما ظن پیدا می شود که ایشان مالک است، اما اگر دلیل رسمی با دو تا شاهد عدل گفتند ما می دانیم ایشان مالک این نیست، فوqش مثلاً آقا اشتباه کرده، عبای کس دیگری را برداشته خیال کرده عبای خودش است اما ما شهادت می دهیم که این عبا مال ایشان نیست، قطعاً ما به ید مراجعه نمی کنیم، اصلاً جای مراجعه به ید نیست.

پرسش: آن جایی که تعارض باشد آثاری را که بر ید بار بشود این آثار را بار می کنند

آیت الله مددی: از جهت ید، ابداع نه از جهت کاشفیت یعنی کاشفیت اگر هم دارد، کاشفیت دارد، ید کشف ادراکی دارد اما این کشف را ابطال کرده و إلا اگر ابطال نکرده بود خب با بینه تعارض پیدا می کرد، اصلاً دقت بکنید! وقتی شما می گوئید من تا حالا می دانستم این آقای متدینی هم هست، خب من طبعاً هشتاد درصد، نود درصد

پرسش: در عرض بینه باشد

آیت الله مددی: اماریت ندارد، اگر بینه شد فرق نمی کند، بینه اگر بنا شد اماره باشد فرق نمی کند، با بینه هم شاخ به شاخ می شود، ما دیگه یک چیزی داریم که یک چیزی اماره باشد، آن وقت در مقابل اماره قرار گرفت دیگه اماره نیست.

پرسش: خود آقای خوئی که استصحاب را اماره می داند در عرض امارات دیگه

آیت الله مددی: عرض کردم آقای خوئی یا مرحوم نائینی این کشفی را که در استصحاب هست را مشکل گرفتند، مشکلشان کشف است، در استصحاب یک حالت کشف هست نمی شود انکار کرد، آن دیروز زید زنده بود امروز هشتاد درصد، هفتاد درصد زید زنده است، این کشف هست، گفتیم اشکال ندارد که لکن این کشف ابداعی است، دیروز توضیح دادیم که این ابداعی است، دلیلش هم خیلی واضح است، ببینید شما یک ساعت آمدید در حرم باز بود، الان از شما پرسیدند می گوئید در حرم باز است، یک کسی آمد گفت نه

آقا من الان آمدم در حرم بسته بود، شما از استصحابتان راحت دست بر می دارید، تعارض نمی بینید، خب معنای این چیست؟ اگر یک

کسی آمد گفت من الان دیدم باز بود شما چرا تعارض نمی بینید؟

پرسش: الان من این عبا را پوشیدم، دو نفر بیاید شهادت بدهم من عبا را در می آورم

آیت الله مددی: بله شهادت داد که مال ایشان نیست

پرسش: شهادت همین جوری بدهند باز هم قبول نمی کنند

آیت الله مددی: کی قبول نمی کند؟ قطعاً شهادت مورد قبول است.

پرسش: مبهم ۱۴:۳۵

آیت الله مددی: تصرف بکند که، آقای خوئی می گوید تقدم البینه علی الید، قطعاً مقدم است

یعنی ما می گوئیم شما تا حالا مالک بودید به تصور ما، خب فوقش این است که آدم مدعی است اشتباه کرده و إلا عموم حجیت بینه،

دلیلی که بر عموم حجیت بینه آمده در موضوعات خارجی قطعاً این جا را می گیرد، سرش به نظر ما تقدم بعض امارات بر بعض

نیست، سرش این است که ید اصل است، اصل عملی است، اصل عملی هم قوامش این است که صورت جهل است، بینه هم می آید

جهل را بر می دارد، دیگه جای رجوع به اصل عملی نیست.

پرسش: امارات هم همین طور است، اگر اماره قوی تر بیاید

آیت الله مددی: نه معلوم نیست، حالا اگر دو تا بینه آمد، دو تا بینه گفتند این آقا مالک است، دو تا بینه آمدند این دو تا شاهد عادل،

حالا یکیش هشتاد درصد برایتان ظن می آورد و یکی هفتاد درصد، با همدیگر تعارض دارند. مثال بینه، بینه آمد گفت این عبا ملک

این آقا است، بینه دیگر آمد گفت این عبا ملک آن آقا است.

پرسش: به جای دو نفر، ده نفر خلاف آن بگویند ما ده نفر را قبول می کنیم

نه آن بحث دیگری است، آن بحث این است که بینه در معرض اتهام قرار بگیرد آن بحث دیگری است، خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر آن نکته اش این است که حجیت را از باب مسئله وثوق قرار بدهیم و إلا اگر حجیت تعبدی قرار بدهیم دو نفر و ده نفر تعارض می کنند، اگر حجیت را از باب وثوق قرار بدهیم بله ده نفر وثوقشان بیشتر است اما در بینه چون بینه دو بحث دارد، یک بحث بینه این که خودتان با آن تعامل بکنید، یک بحث بینه هم پیش قاضی است، آن بینه پیش قاضی، بینه دو جهت دارد، پیش قاضی که رفت دو نفر و ده نفر یکی اند، چون تعبد است، پیش او تعبد است، ده نفر گفتند این عبا، مگر از باب علم قاضی، قاضی علم پیدا بکند آن بحث دیگری است و إلا از باب حجیت، بنایشان به این است که، همین در رساله های عملیه نوشتند که دو نفر شهادت بدهند که آقا اعلم است، دو نفر دیگر هم بگویند یک آقای دیگر اعلم است، نوشتند.

پرسش: به علمش می تواند عمل بکند؟

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است، عرض کردم وارد همه بحث ها که نمی خواهیم بشویم.

پرسش: اگر ید اصل باشد این اصل پنجمی است در مقابل آن چهار اصل؟ این اصل جدایی است یا برگشتش به همان است؟

آیت الله مددی: نه عزیز من، تمام این ها بر می گردد به اصول تنزیلی یا محرز در موضوعات، شبهات موضوعی، آن چهار اصل را که آقایان گفتند به خاطر این است که در شبهات حکمیه است. در احکام است و اما در موضوعات که اصول زیادند، قاعده ید هست، بینه هست.

پرسش: می دانم، می خواهم بگویم در مقابل آن ها یک اصل عملی است؟ در عرض آن هاست؟

آیت الله مددی: مثل قرعه هست، بینه هست، ید هست، قاعده فراغ هست، قاعده تجاوز هست، قاعده سوق مسلم هست، این ها تمام فوائدی هستند که هستند و این ها تماما در شبهات موضوعیه جاری می شود.

پرسش: آن وقت ورودیش اثری دارد؟

آیت الله مددی: طبعا دیگه، اثرش این است که اگر شما علم نداشتید علامت ملکیت است اما اگر بینه آمد نیست

پس خوب دقت بکنید!

پرسش: دیگه تعبد و .. بحث کاشف از واقع معنا ندارد، اگر تعبد است

آیت الله مددی: تعبد ما چون نکته، ببینید بحث سر این است مرحوم آقای خوئی از باب این که جهل اخذ شد، ما اصلا وارد جهل و اخذ جهل در موضوع نشدیم، مناقشه ای که ایشان با مرحوم نائینی داشتند، توضیحش گذشت. من حرفم این است هر جا شما با حد الواقع برخورد کردید این می شود اماره، هر جا شما با حد صورت ذهنیتان برخورد کردید این می شود اصل عملی.

شما که گفتید مالک است از تصرف فهمیدید، نمی دانید این را خریده، ارث بهش رسیده، هیچیش را نمی دانید، می روید تصرف می کنید می گوئید مالک است، این حد علم شما این است یعنی حکم شما به ملکیت از این صورت ذهنی شماست که ایشان تصرف می کند، بینه که می آید واقع را بهتان می گوید، اگر واقع بود دیگه به صورت ذهنی مراجعه نمی کنید، این خلاصه تحلیل ما، نه این که دو تا اماره است یکیش اقواست و یکیش اضعف است اماره اقوی، خوب دقت بکنید! آقای خوئی از این جهت فرمودند، در این که بینه برید مقدم است جای بحث نیست، ایشان خیال فرمود دو تا اماره است این یکی بر آن یکی مقدم است، ما عرض کردیم نه آقا یکیش اماره است و یکیش اصل است.

پرسش: بینه هم بالاخره برای ما یک صورت ذهنی ظنی ایجاد می شود.

آیت الله مددی: عرض کردیم دیگه تعبد دیگه

پرسش: خب اگر تعبد است پس کشف واقع یعنی چی؟

آیت الله مددی: یعنی خود بینه، خود تصرف هم اجمالا کاشفیت دارد، خود تصرف اجمالا دارد اما از این که می آید حکم به ملکیت می کند بدون هیچی معلوم می شود کاشفیتش را نگاه نکرده اما در بینه کاشفیت لذا هم بینه کاشفیتش از مثل خبر واحد قطعاً بیشتر است چون دو نفرند، اگر ما خبر ثقه را در موضوعات قبول کردیم مثل آقای خوئی یا خبر عدل را قبول کردیم کما قیل، خب بینه به طریق اولی در موضوعات حجت می شود، چون یکی اگر اشتباه کرد دومی می آید تایید می کند لکن معذک عرض کردم، من چون در

همین بحث ها گفتیم کی بود از آقایان که بعد از بحث گفت برای ما هم شبهه درست کردید. بالاخره من در همین بحث عرض کردم ما باشیم و طبق قاعده بینه هم حجیتش مشکل دارد، طبق قاعده مشکل دارد چون دلیل واضحی پیدا نکردیم، اجماع، ادعای اجماع شده، اجماعش انصافا قوی است، یکی آن روایت مصعده بود که آن شبهه هم سندی و هم دلالتی و هم متنی داشت، اصلا حدیث احتمالا کلام امام نباشد، احتمالا کلام راوی باشد، شبهات زیادی آن حدیث دارد لکن عرض کردم در مغنی ابن قدامه اجماع علما را نقل می کند بر حجیت بینه در موضوعات خارجی، این مال اهل سنت، در کلمات ما هم نقل شده، مضافا که اجماع محصل هم هست، مراجعه که می کنیم این مطلب واضح است، اگر این نکته نبود حجیت بینه هم اشکال داشت، چه فرق می کند؟

پرسش: بینه هم اصل می شد.

آیت الله مددی: نه بینه اصل نمی شد، می شد ادراک ناقص، باید شواهد بهض اضافه بکنیم تا کامل بشود.

پرسش: اگر ادراک ناقص باشد اصل ید هم ادراک ناقص است

آیت الله مددی: آن جا چون آمده حکم به ملکیت کرده از خود تصرف، کشفیتش را نگاه نکرده.

پرسش: در نظام عقلائی هر کسی در یک چیزی تصرف می کند، حالا موارد مشکوک را کنار بگذاریم، الان من این عبا را پوشیدم

آیت الله مددی: خب قول کردم

پرسش: این است که من واقعا مالکم

آیت الله مددی: قبول کردند، این را قبول کردم اما به عنوان واقع می گیرید یا به عنوان این که ابداع می کند؟

پرسش: به عنوان واقع

آیت الله مددی: چه واقعی می بیند؟ اگر واقع بود غالبا واقعا مناشی اش را هم می بیند، ازش بپرسند از کجا می گویی ملکش است؟

خریده یا ارث است؟ می گوید نمی دانم، فقط می دانم تصرف می کند پس مالک است، واضح است. از خودش بپرسید. از من بپرسند

که تو چرا گفتی این مالک است؟ خریده؟ ارث بهش رسیده؟ دزدی کرده؟ می گوید من هیچی نمی دانم.

پرسش: عقلا توجه نمی کنند

آیت الله مددی: می دانم، توجه نمی کنند، از چی گرفتند؟ این که ما جزء عقلا هستیم، می فهمیم، این طور نیست که عقلا یک چیزی جدا از ما هستند، خود ما الان این کار را می کنیم، از تصرف می فهمیم، اگر از تصرف فهمیدیم ابداع می شود، طبیعتا ابداع می شود دیگر اما بینه چی می گوید؟ می گوید من بودم، دیدم، این عبا مال پدرش نیست، پدرش فوت کرد ورثه بودند، جمع شدند بنا شد این عبا به ایشان رسید یا این عبا مال فلانی بود ورثه اش بودند، ثابت بشود که این آقا از آن آقا خریده، مال آن آقا است، ما می دانیم.

پرسش: خود بینه وقتی شهادت می دهد بر آن ید داشتن طرف

آیت الله مددی: خب آن هم حکم ید پیدا می کند، و لذا قاضی ازش سوال می کند، یکی از نکات مهم: قاضی از بینه سوال می کند شما از کجا می گوئید این مالک است؟ و لذا ما کرارا عرض کردیم مثلا مرحوم شیخ می گوید در آن کتاب معتمد، مثلا مرحوم شیخ طوسی، گفتیم ایشان از کجا فرموده؟ از این که روایات این کتاب در کتب اربعه است، خب خود ما هم می خوانیم، احتیاج به شیخ نداریم. اگر نکته شیخ این است که روایات ایشان در کتب ما آمده خب خود ما هم می بینیم، چرا به کلام شیخ تعبد بکنیم؟ این وجدانی خود ماست که، این احتیاج به تعبد ندارد که، دقت بکنید من همیشه این را گفتم شما بخش ادراک را با تعبد و با اصل عملی خلط نکنید، این در زندگی ما زیاد خلط شده، تمام این بحث های ما برای تحلیل این نکته است نه این که بینه به لحاظ کشف، تصرف کاشفیت دارد، نمی خواهم بگویم ندارد لکن وقتی ما نگاه بکنیم، خود استصحاب هم کاشفیت دارد اما شما نگاه بکنید، فرض کنید دو نفر الان بیایند بگویند یکی بگوید در حرم باز است و یکی بگوید بسته، شما تعارض می بینید، این خیلی واضح است که تعارض می بینید اما شما یک ساعت قبل از شما بپرسند در حرم باز است، می گوئید من یک ساعت قبل حرم بودم، یکی الان می آید می گوید نه در حرم بسته است، شما از این راحت رفع ید می کنید، از این استصحاب، سرش چیست؟ چرا تعارض نمی بینید؟

پرسش: مبهم ۲۴:۳۵

آیت الله مددی: این ید در این جا چون سابقه دارد از زمان پیغمبر، نه در دست ما، نه این قاعده ید ملک ما بود، نه اصلا مال ما بود، چون آن آخه یک حرفی دارد که این را پیغمبر مثلا دستتان امانت گذاشته بود دست عباس، دیگه اگر وارد آن بحث بشویم طولانی می شود، علمای ما متاسفانه اصلا آن مباحث را خوب وارد نشدند.

پرسش: استفاده ید از همین روایت کردند

آیت الله مددی: نه آن اصلا بحثی هم ندارد. آتی ذی القربی حقه که اصلا بحث ید نیست که

علی ای حال آن قسمت را کنار بگذارید، آن یک بحث دیگری دارد و بحث تاریخی خودش را دارد چون به آن دومی نسبت داده شده که اصلا معتقد بوده که این فدک دست حضرت امیر و عباس بوده در صورتی که این اصلا واقعیت ندارد، اصلا مطلب باطلی است، حالا آن بحث کنار باشد چون یک شرح طولانی دارد که متاسفانه با این همه صحبت هایی که کردند اصل مطلب واضح نشده.

به هر حال این قسمت را فعلا کنار بگذارید و مفصل ما همین اخیرا در بحث اراضی خراجیه عرض کردیم از عجائب این است که یکی از سهامی را که خود حضرت زهرا خواستند خیبر است، در روایت ما هم نیامده، خیلی عجیب است، در بخاری از عائشه آمده و اعجب از همه گفتند پیغمبر ارث نمی دهد، زمان عمر خیبر را فروختند، سهم عائشه و حفصه را دادند، خیلی خنده دار است، ناله ها را حضرت زهرا کردند استفاده هایش را این دو نفر بردند، اصلا در خود صحیح بخاری دارد، از عبدالله ابن عمر، بله فقط بعضی هایشان نوشتند که عائشه و حفصه سهمشان را از زمین خیبر گرفتند، بعضی هایشان نوشتند سهمشان را از محصول خیبر، دو تا متن مختلف است، این را ما مفصل خواندیم، عین عبارتش را خواندیم، روایاتش را خواندم، آن بحث فدک و قصه خیبر و بعد چیز های دیگر هم مطرح بود، بحث حدائق سبعة مطرح بود که عرض کردم آن بحث را الان وارد بشوم همه اصول و همه چیز را به هم می ریزد، خب این راجع به این.

حالا که اساسا و ماهیتا مابین امارات و اصول فرقی روشن شد دیگه طبیعتا جمله ای، این اول با قطع نظر از آثار اصلا طبیعت اصول و امارات را شرح داده، آن وقت طبیعتا دو تا اثر بسیار مهم دارد، یک اثر به اصطلاح قدمای ما که می خواندیم در جلد اول متعرض

شدیم که اجزاء است که اگر اصلی بود یا امارتی بود بعد خلافتش ثابت شد اصل اولی اجزاست یا نه؟ طبیعتاً طبق قاعده عرض می‌کنم، حالا چون فعلاً این‌ها موردش فرق می‌کند، درجاتش فرق می‌کند، تصرفش فرق می‌کند، چون دست شارع است، عادتاً این‌طور است، در باب امارات اجزاء نباشد چون این‌جا معامله با واقع بود، بعد معلوم شد تو به واقع نرسیدی، پس دنبال واقع برو، عادتاً باید در باب امارات باید اجزاء نباشد و عادتاً در باب اصول چون ابداع کرده باید اجزاء باشد، عادتاً عرض می‌کنم نه دائماً، چون در باب امارات فرض شما وصول به واقع است، خب به واقع نرسیدید پس معلوم نیست که اجزاء باشد چون هدف واقع بود، عادتاً باید این‌طور باشد، عادتاً در امارات. حالا در اصول در بعضی‌هایش بعضی‌ها قائلند که تفصیلی دارد، آن بحث دیگری است من فعلاً نمی‌خواهم وارد بشوم، یک مقدارش هم اختلاف فتواست، این‌طور نیست که حالا مسلم در فقه باشد. در باب امارات

و عرض کردیم مثل اقرار که آقای خوئی در این‌جا آوردند مثلاً اقرار این جوری است نصفش درست است و نصفش درست نیست، دست تعبد است دیگه، می‌گوید من دیشب با رفیقم رفتم دزدی کردیم، می‌گویند مال خودت قابل قبول، مال رفیق نه، علیهش قابل قبول، لهش نه، اقرار عقلاً علی انفسهم، با این‌که اقرار جنبه کاشفیت دارد چون می‌گوییم بالاخره کاشف هست یا نیست؟ اگر کاشف است خب هر دو، نیست هر دو، خود این چون تعبد است، نصفش را می‌آید قبول می‌کند می‌گوید اقرار بر خودت، بله بیا پول مردم را بده اما این‌که رفیق دزدی کرده ما آن را قبول نمی‌کنیم، همین اقراری که در زمان پیغمبر شد دیگه، آن مردک گفت من زنا کردم، ماعد، ماعد می‌گویند عقلش یکمی مشکل داشت، لذا هم گفتند هی سوال بکنند برای این‌که یکمی شیرین عقل بود، به هر حال پیغمبر بنا بر معروف حالا اگر قبول بکنیم چون روایت ما هم دارد و إلا آن روایت ما را اگر حذف بکنیم خود قصه خیلی روشن نیست، عده‌ای هم از علمای اسلام، حالا اگر اسلام بدانیم، خوارج و این‌ها اصلاً منکرند، می‌گویند رجم نبوده، چون رجم در تورات هست، حالا بودنش در اسلام بحثی دارد من فعلاً وارد بحث تاریخی و فقهی نمی‌شوم، آن وقت پیغمبر خود مرد را رجم کردند، زنیکه را کاری نکردند، بالاخره زنا قائم به دو طرف است، زنا که یک طرفه نمی‌شود، این‌که با این‌که چهار مرتبه هم اقرار کرد، در روایت دارد هی رفت و برگشت و چهار مرتبه اقرار کرد، با چهار مرتبه تازه پیغمبر یک طرف را، این بحث دیگری است یعنی این مباحث

کیفیت تعبد و خصوصیات بحث های دیگری است اما پس قاعدتا در باب امارات باید قائل به اجزاء نشویم، در باب اصول قاعدتا چون ابداع است قائل به اجزاء بشویم. حالا یک تفصیلی هم قائلیم که این جا محل کلام است. این یک نکته در جلد اول گذشت.

نکته دم مثبتات است، این جلد دوم، یکی بحث اجزاء است از آثار این فرق بین این دو تا، یکی هم بحث مثبتات است که مثبتات امارات حجت است، مثبتات اصول حجت نیست، من چون می خواهم وارد بحث مثبتات بشوم کل بحث را یک جا برایتان جمع بکنم که خیالتان راحت باشد.

عرض کردیم محور بحث ما بحث تنجز است، تنجز یا به کبراست مثلا خمر نجس است یا به صغری است، این مائع خمر است، در اصول متعرض کبری می شوند، تنجز صغری را متعرض نمی شوند چون اصولا شان مقنن بیان صغریات نیست، اصلا شان مقنن نیست، مقنن با شما نمی آید بگویند این مایع سرکه است، این مایع خمر است، این مایع بول است، این اصلا کار مقنن نیست و لذا در اصول ما بحثی که از تنجز می کنیم مال کبری است نه مال صغری، تشخیص صغری متعارف در باب فقه این است، تشخیص صغری در دست مکلف، آنی که در دست قانون است در بحث کبری است، این یک.

عرض کردیم در بحث تنجز یکی ادراک است، کشف ادراکی است که شما به واقع می رسید، یکی ابداع است که اصول عملیه است، آن وقت در کشف ادراکی، ما به جای این که، می خواهم تمام اصول را برایتان جمع بکنم، به جای این که آن بحث هایی که مرحوم شیخ فرموده این طور می گوئیم یا کشف تام است، مراد از کشف تام یعنی ادراک تام است، یا کشف تام است، کشف تام آن کشفی است که احتمال خلاف یا اصلا نیست یا ضعیف است و لذا به جای بحث قطع و یقین و علم که در کتب متاخر ما آمده ما سه تا عنوان را مطرح کردیم، یکی علم و یقین و قطع، یکی قطع، یکی علم عرفی، علم عرفی یعنی وضوح، یک مطلبی که واضح است عرف بهش علم می گویند، یکی هم اطمینان و سکون نفس که این شخصی است، این اطمینان و سکون نفس یا در این حد نیست، یا کشف تام است یا کشف ناقص است. اگر کشف تام باشد معروف بین اصولیین و فقها و علما شیعتا و سنتا در صغری به هر شکلی که باشد منجز است، در صغری، این که این مایع، به هر راهی که باشد، مگر وسواس باشد، وسواسی کنار باشد، آدم غیر متعارف، قطع قطاع، آدم مجنون،

سفیه باشد کنار، آن قسمت هاه کنار باشد، بقیه اش هر راهی کشف تام در موضوعات آمد حجت است، این حجیت را بعضی ها ذاتی گرفتند، به نظر من عقلائی است، ذاتی نیست، من خلاصه بحثمان را بگوئیم، می ماند در کبریات، معروف بین علمای اهل سنت چون ظن حجت بود این علم هم حجت است، این کشف تام حجت است، این مطلب به علمای شیعه هم رسید مثل علامه، این مطلب توسط اخباری ها رد شد، توسط علامه خیلی بروز پیدا کرد، سه قرن بعد از علامه، علامه قرن هشتم، قرن یازدهم توسط اخباری ها، یکی از حملات اساسی اخباری ها این شد که علم از هر راهی در کبری پیدا شد حجیت ندارد، از راه قیاس علم پیدا نکنید حجت نیست، این بحث آن جا شد، علامه و بعد از اخباری ها قرن دوازدهم مرحوم وحید بهبانی باز برگشت که نه کشف تام حجیت دارد، دیگه این بحث ادامه پیدا کرد تا مرحوم شیخ هم معتقد شد که ذاتی است، حجیتش ذاتی است، دیگه از زمان شیخ تا زمان ما که الان هستیم با مرحوم آقای خوئی به استثنای چند نفری این حجیت ذاتی را قبول کردند، بله مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی قبول نکردند، عده ای هم قبول نکردند، یکیش هم بنده و توضیح دادیم این ها چون نکته ذهنشان مرحوم آقاضیا مفصل بحث کرده، بیش از بقیه بحث کرده، چون این ها یک نکته در ذهنشان بود، حجیت تابع کاشفیت است، کشف تام حجت تام، کشف ناقص حجت ناقص، این خلاصه بحث، این بحث طولانی را برای شما در دو کلمه، کبری با صغری فرقی ندارد، شما از هر راهی فهمیدید این سرکه است حجت است، از هر راهی فهمیدید فلان چیز حرام است حجت است، کبری با صغری فرقی ندارد، این خلاصه بحث مرحوم شیخ، روشن شد؟ تا زمان ما، تا آقای خوئی، دیگه از این معاصرین به نظرم آقای سیستانی هم عقلائی می داند، بعضی دیگه را هم شنیدم عقلائی می دانند، به هر حال تا زمان معاصرین، دقت فرمودید؟ خود بنده هم که، نکته ای که ما عرض کردیم این جا بود که حجیت به لحاظ کشف نیستف ما اصلا گفتیم حجیت یک پدیده اجتماعی است، در فرد حجیت نیست، اگر اجتماعی شد دائما حجیت به چیزی که می آید به لحاظ جامعه است، داخلی کشف نیست، ذات کشف نیست، به لحاظ نکته اجتماعی است و عرض کردیم انصافا در اجتماع در این جوامعی که ما داریم و تا حالا داشتیم، یکی هم جوامع شان نزول آیات و روایات مبارکه، انصافا قطع و همین سه تا و وضوح و اطمینان، این بین عامه عقلا مقبول بود، چون اگر این قطع حجت نباشد واقعا اختلال نظام می آید، این درست است، این را قبول کردیم اما این را عقلائی دانستیم،

ممکن است الان پیشرفت علمی باشد، بگوید من قطع دارد، می گوید قطع تو حجت نیست، می گوید حتی از سایت مجلس گرفتم، می گوید برو سایت شورای نگهبان را نگاه بکن، سایت وزارت کشور را هم نگاه بکن، ده بیست تا سایت، اگر آثار باشد مشکل ندارد، این ذاتی نیست، این یک نکته اجتماعی است طبق این نکته اجتماعی چون اختلال نظام می آید پس اگر کاشف تام بود این بنای کلی عقلا ابتدائاً بر حجیتش است یعنی قبول می کنند، فقط ما شرط گذاشتیم، مرحوم شیخ می گوید از هر سببی باشد چون ذاتی می دانست، ما گفتیم چون ذاتی نیست از سبب عقلانی، نود درصد مقدماتش عقلانی باشد، ده درصد خصائص فرد باشد، اگر فرد خیلی شاذ است خصائصش می شود سی درصد، چهل درصد، این جا دیگه حجت ندارد، حجیتش مشکل می شود، این راجع به قسمت اول، اگر کاشف ناقص بود، این ها در قسمت اول، اگر کاشف ناقص بود باز هم به همان نکته، به کشف ربطی ندارد، به نکات اجتماعی، یعنی می آید می گوید مثلاً قول قاضی، چرا؟ چون قول قاضی رفع خلاف می کند، خود قول قاضی هشتاد درصد برای ما می آورد، این ده درصد را به خاطر رفع دعوا قبول می کند، به امر اجتماعی برگشت، قول بینه، بینه را عرض کردیم دلیل نداریم جز تعبد، تعبد هم آن هم می شود مصلحت اجتماعی، آن هم تازه در احکام نیست اصلاً، در موضوعات خارجی است، قول قاضی حجت است، قول فقیه و اهل خبره، این خبریت منشا می شود، و باز تسهیل بر جامعه

پس بنابراین حجیت در مثل کاشف تام مورد قبول عادتا عقلاست، در کاشف ناقص یک عده اش پیش عقلا قابل قبول است و یک عده اش هم نه، به مذاهب فرق می کند، مثلاً قضاوت در تمام دنیا هست، یک عده اش هم به ادیان و مذاهب فرق می کند، این یک. دو: در کاشفی که ناقص است درجاتش هم گاهی موثر است مثلاً ممکن است بگوید از این خبر واحد مثلاً من باب مثال هفتاد درصد ظن پیدا شد من تکمیلش می کنم، اما اگر مثلاً پنجاه و پنج درصد، دیگه نمی کنم، این هم می شود چون معیار حجیت دارد، گاهی شده در جایی که کاشف خیلی ناقص است آن جا هم شارع قبول کرده، خوب دقت کردید؟ روی مصالحی، در باب قبله این طور است، یعنی اگر شما پنجاه و دو، در یک جایی ایستادید دو درصد در یک طرف احتمال قبله بیشتر از بقیه است، در بقیه مثلاً جدا بعید است، در یک جهت دو درصد، می گویند به همان جهت مراجعه بکنید، در ظن در رکعات هم همین طور است، درجات ضعیف ظن، مشهور در

ظن وقت هم گفتند که ما قبول نکردیم، این هم بحث مقدار پس هم مقدار درجات ادراک فرق می کند و هم لسان حجیت، این در جایی که شما واقع باشید پس در تعامل شما با واقع دو فرض است یا ادراک تام است، کاشف تام است یا ادراک ناقص است، در هر دو حجیت می آید، لکن با نکاتی که عرض کردیم و حجیت هم در هر دو اجتماعی است، آن وقت اگر شما به حد الواقع نرسیدید آن وقت جای اصل عملی می شود، اصل عملی هم عرض کردیم آنی که الان هست اصل عملی چون ابداع هزاران جور می شود ابداع کرد، امکانش فراوان است، آنی که یا جری عملی است مثل احتیاط، در احتیاط فقط جری عملی است، در احتیاط می گوید از این اناء از این ظرف هم احتیاط بکن، از آن ظرف هم اجتناب بکن، نمی گوید این ملاقی نجس است، می گوید اجتناب بکن، این جا جری عملی است یا ابداع موضوع است مثل همین قواعدی که اصول موضوعیه ای که در موضوعات هست مثل قاعده سوق مسلم، در قاعده سوق مسلم فقط نمی گوید گوشت را بخور، می گوید این مذکی است، این که مذکی است یعنی تصرف در موضوع کرده، در ید می گوید این مالک است، در قاعده تجاوز می گوید بلی قد رکعت، تو رکوع را انجام دادی، این ها تصرف در موضوع است الی آخره ما شا الله، قاعده ید، قرعه هست، قاعده فراغ هست، تمام این قواعد تصرف در موضوع است، دو تا شد.

سه: تصرف در کشف است که این کشف خودش ابداعی است و این استصحاب است و قرعه علی خلاف. استصحاب و قرعه. این نکته کلی و عرض کردیم به طور کلی در اصول عملی آن چه که می خواهد به شبهات حکمیه برگردد اصول عملیه ای که بخواهد شبهات حکمیه را به نحو خود عنوان حکم اثبات بکند نداریم چون مهمش استصحاب است، استصحاب هم در شبهات حکمیه حجت نیست، اصالة الطهارة هست، اصالة اطهارة بنا بر این که اصالة الطهارة در شبهات حکمیه جاری بشود، مثلاً شک کردیم خمر نجس است یا نه؟ روایات متعارض شد با اصالة الطهارة اثبات طهارت می شود کرد، و لکن گذشت اصالة الطهارة یک دلیل بیشتر ندارد آن هم روایت عمار ساباطی است که آن هم خودش مشکل دارد، روایاتش مشکل دارد، در متنش هم هست کل شیء نظیف، این شامل شبهات حکمیه شدن مشکل دارد، انصافاً کل شیء نظیف به موضوعات خارجی بیشتر می خورد تا به شبهات حکمیه.

.....
علی ای حال چون مشهور بین فقها اصالة الطهارة را قبول کردند ما از این جهت لکن به هر حال این را ما داریم اما این در باب طهارت محدود است، جای دیگر نمی آید، قیاس هم به نظر ما جز اصول است که حجت نیست

پس ما در شبهات حکمیه کلی از اصولی که بخواهد تعیین حکم بکند فقط اصالة الطهارة داریم، بلکه بعضی از اصول داریم که تعیین حکم نمی کند، عنوان مشکوک، مثل اصالة الاحتیاط که کرارا داریم، نمی دانیم صدقه دادن واجب است یا نماز خواندن، می گوئیم احتیاط کن هر دو را انجام بده، نه به عنوان این که صدقه واجب است، روشن شد؟

پس بنابراین در تنجز کبری، در تنجز صغری، چه در بحث کشف ادراکی و چه در بحث اصول همه اش ان شا الله روشن شد، حدود کار کاملاً معین شد، این کل اصول

پرسش: مبهم ۵۰:۴۲

آیت الله مددی: بلکه در ابداع موضوع

پرسش: آن وقت استصحاب اقوی از ید می شود

آیت الله مددی: استصحاب هم در ابداع موضوع است در شبهات موضوعیه، در شبهات حکمیه قبول نکردیم

پرسش: قسم سوم استصحاب

آیت الله مددی: طبعا استصحاب از ید اقوی است چون کاشفیت دارد،

پرسش: قسم سوم چی بود؟

آیت الله مددی: عرض کردم احتیاط در اصول در شبهات حکمیه هم جاری می شود. چرا؟ چون در این ها جری عملی است، دقت کردید؟ البته این را من خدمتان عرض بکنم در مطالب، چون ما اصولاً گفتیم اوامر شریعت را از عبد و مولی نه، قانونی است، در قوانین جدید احتمالاً اصول کلاً جاری نمی شود در شبهات حکمیه، چرا؟ چون در باب اصول بار سنگین دارد نه این که فقط عنوان اطاعت باشد چون مواد قانونی، این توضیح کافی دیگه وقت گذشته، من توضیح کافی دادم، یکی از نکاتی که در قوانین هست ارتباط

و ترابط قانونی است، این ترابط قانونی چون آثار سنگینی دارد با ابداع درست نمی کند چون اصول همه اش به ابداع برگشت خوب دقت بکنید! با ابداع درست نمی کند، حتی جایی که عنوان احتیاط باشد مثلاً من این مثال را عرض کردم اگر انسان می خواهد یک خیابانی است، این خیابان پهلویش چراغ قرمز دارند، یک چراغ قرمز خراب است، همیشه روشن است، یک چراغ قرمز درست است، الان هم هر دو قرمزند، اگر کسی رد شد و بعد هم معلوم شد این چراغ قرمز درست بود، بعد سبز شد، این چراغ قرمز واقعی بوده معلوم نیست آثار تخلف چراغ قرمز را که در قانون بوده بار بکنند، ما در بحث احتیاط مفصل عرض کردیم، معلوم نیست بار بکنند. چرا؟ مثلاً اگر یکی از آثارش این باشد بگویند کسی که یک تخلف کوچک ولو از چراغ قرمز رد شده حق ندارد وزیر بشود من باب مثال، چون قوانین با هم مرتبط اند چون این می تواند بگوید، پلیس هم قبول می کند، می گوید دو تا خیابان بود هر دو چراغ قرمز روشن بود، یکی خراب بود و یکی درست بود، ما می گوئیم احتیاط بکن و رد نشویم، این احتیاط را ما می گوئیم، معلوم نیست قانون در این جا بهش بگوید چون به ابداع بر می گردد و این نکته را ما توضیح دادیم که اگر ما در موارد احتیاط می گوئیم احتیاط فقط به خاطر این نکته نیست که یدور بین امرین، نه چون در قوانین غربی مشکل در تفکرات قانونی فعلی ولایت نمی بینند، این نکته اش این است و ما ولایت می بینیم، پیش ما در جایی که، در روایت هم خب دارد، یحرقمها یتیم، می گوید یکی از این دو آب نجس است، امام می فرماید یحرقها و یتیم، این یحریقهما یتیم یا اگر دو تاش نجس بود اجتناب بکند این چون در قوانین ما بحث ولایت است و لذا خوب دقت بکنید، من سابقاً هم عرض کردم ظاهراً این خطابات قانونی در حوزه ما تا آن جایی که من می دانم اولین کسی که دیدم مرحوم آقا سید محمد تقی خوانساری رحمه الله علیه است، در یک نامه ایشان در یک تقریری از درس ایشان چاپ شده در شرح احوالات ایشان، در آن جا ایشان می گوید خطابات شرعی خطابات قانونی اند لذا بعث و زجر ندارد، ایشان این جور نوشته، این مطلب ایشان راست است اجمالاً اما بعث و زجر در خطابات قانونی هم تصویر می شود، لکن عرض کردیم نکته اساسی این است که در خطابات شرعی حتی اگر خطابات قانونی گرفتیم فرق خطابات شرعی ما با قوانین غربی ولایت است، آن ها چون در آن تصویر ولایت نمی کنند، این را ما قبول کردیم در مثل علم اجمالی، خوب دقت کردید؟ این نکته خیلی ظریفی است، آن ها ممکن است بار نکنند یعنی از

پلیس هم سوال بکند آیا ایشان از چراغ قرمز می گذرد؟ می گوید دو تا چراغ قرمز بود، یکیش درست بود، این قطعا مخالفت نظام نکرده، قطعا از چراغ قرمز رد نشده چون یکیش خراب بود، معلوم نیست آثار رد شدن از چراغ قرمز را از نظر قانونی بار بکنند، مخصوصا در این جور چیز ها چون آن ها گواهی پلیس هم اضافه می کنند، اگر برگردد از پلیس هم سوال بکند و پلیس شهادت بدهد که یکیش درست بود و یکیش خراب بود این اثر که اگر کسی از چراغ قرمز رد شد حق ندارد مثلا وزیر باشد، معلوم نیست این اثر را بار بکند، خوب دقت بکنید! این که من عرض کردم خوب دقت بکنید در مواردی که هست معلوم نیست به اصول ابداعی در جمیع جهاتش مراجعه بکنند، در آن جهاتی که در آن ولایت خوابیده که اطاعت و عصیان است، در آن جهات معلوم نیست مراجعه بکنند، بله در جاهایی که مثلا دیروز زنده بود امروز زنده نیست ممکن است در این مقدار در این مراجعه بکنند با یک شرایط سختی، معلوم نیست آن عرض عریضی که ما تصور می کنیم مراجعه بکنند، این کل بحث تنجز را در چند کلمه برای شما گفتیم

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین